

علم و هویت

حمید پارسانیا*

چکیده

علم مدرن که ناگزیر بر اساس فرضیات و تخیلات آزمون ناپذیری شکل می‌گیرد که بر اساس تعریف مدرن از علم غیرعلمی هستند. تنها از بعد سلبی یعنی در انکار حقایق عقلی و متافیزیکی الهی وحدت می‌یابد و چنین دانشی برای جامعه‌ای که بر اساس آن قرار می‌یابد نمی‌تواند هویت وجودی واحدی را تأمین کند. علوم‌ی که از متافیزیک الهی بهره می‌برند هم خود از وحدتی حقیقی برخوردارند و هم هویتی واحد برای جامعه‌ای که بر اساس آن استقرار می‌یابد به ارمغان می‌آورند. فلسفه الهی و دیدگاه‌های مقابل آن در دو سوی نقیض بوده و دانش‌هایی که بر مبنای این دو مبنا سازمان می‌یابند از ارزش معرفتی یکسان نیز نمی‌توانند برخوردار باشند.

این مقاله ناظر به مقاله «علم نافع و هویت ساز» بوده و نسبت علم و هویت را در امتداد آن، دنبال

می‌کند.

کلید واژه‌ها

علم، فرهنگ، هویت، متافیزیک، علم مدرن، علوم عقلی.

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه باقر العلوم قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۲۵ تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۳/۲۵



۱. مساوقت وحدت و هویت: هویت با وحدت مساوقت دارد. مساوقت غیر از مساوات است: مساوات در جایی است که دو شیء غیر از یکدیگر و همراه هم باشند؛ مثلاً اگر همه کبوترها سفید و همه سفیدی‌ها کبوتر باشند؛ یا چنانچه همه گردها گرد و همه گردها گرد باشند، بین کبوتر و سفیدی یا میان گرد و گردو تساوی است. در تساوی، دو معنای مغایر با دو مصداق حقیقتاً متفاوت‌اند، هرچند مصدق آن دو معنا با یکدیگر همراهی دارند و از هم جدا نمی‌شوند. در تساوق، تغایر دو معنا به حوزه مصداق راه پیدا نمی‌کند؛ یعنی برای دو مفهوم و معنا یک مصداق واحد است، به گونه‌ای که مصداق واحد از یک جهت واحد منشأ انتزاع دو مفهوم متفاوت می‌شود. (عین النضاح، ج ۱، ص ۲۹۷) اسماء و صفاتی که از ذات حق حکایت می‌کنند از این قبیل هستند.

در هر مورد که هویتی وجود دارد و مفهوم هویت از آن انتزاع می‌شود، وحدت نیز تحقق دارد؛ یعنی مصداق هویت مصداق وحدت نیز هست و اگر اشیای متعدد دارای هویت باشند، باید میان آنها یک جهت وحدتی حضور داشته باشد که مفهوم هویت از همان انتزاع می‌شود و ناظر به جهت کثرتشان نیست.

۲. وجود حقیقی و یا اعتباری جامعه: درباره نحوه وجود جامعه دو نظر هست: وجود اعتباری و حقیقی. برخی چون شهید مطهری جامعه را دارای وجودی حقیقی می‌دانند (مجموعه آثار، ج ۲، جامعه و تاریخ، ص ۳۳۹) و بر این مسئله براهین ویژه دارند و بعضی دیگر با انکار وجود حقیقی جامعه اصل وجود آن را نفی می‌کنند (جامعه در قرآن، ص ۸۴)؛ ولیکن با صرف نظر از اینکه جامعه وجودی حقیقی یا اعتباری داشته باشد، به دلیل اینکه وجود اعتباری نیز از اقسام مطلق وجود است، جامعه بر این مبنا نیز از وجود بهره‌مند است. (جامعه در قرآن، ص ۳۲۶)

۳. هویت معرفتی جامعه: وجود جامعه در هر حال، هویتی معرفتی دارد؛ بدین معنا که علم انسان‌ها در اصل تحقق آن دخیل است.

حضور علم و اراده انسانی در واقعیت جامعه و نهادها و سازمان‌های آن سبب شده است تا در فرهنگ و تمدن اسلامی به هنگام تقسیم علوم، علوم اجتماعی را در زمره دانش‌های عملی قرار دهند، زیرا علوم عملی در قبال علوم نظری هستند؛ دانش‌های نظری، علمی‌اند که آگاهی انسان و عزم و جزم او در تحقق موضوع آن‌ها دخیل نیست؛ مثل الهیات، ریاضیات و طبیعیات؛ و دانش‌های عملی، علمی هستند که موضوعشان با آگاهی



و اراده انسان تحقق می‌یابد. (علم و فلسفه)

۴. وحدت و کثرت اجتماعی: جامعه با صرف نظر از اینکه وجودش حقیقی یا اعتباری باشد، هنگامی از هویت برخوردار است که به رغم کثرت اعضا در بخش‌های مختلف خود دارای یک جهت وحدت باشد؛ و چون معرفت در قوام جامعه دخیل است، آن جهت وحدت، هنگامی در جامعه حضور می‌یابد که در آگاهی، معرفت و اراده‌ای که بر آن آگاهی استوار است، جهت وحدت وجود داشته باشد.

بر این اساس، اگر گروهی از علومی مختلف بهره‌مند باشند، بی‌آنکه میان آن علوم جهت وحدتی باشد، آنان به صرف اجتماع فیزیکی یا تعامل و ارتباطی که گاه به جنگ و خونریزی نیز می‌انجامد یا حتی به صرف زندگی مسالمت‌آمیز با یکدیگر دارای هویت واحد نیستند.

۵. فقدان جهت وحدت در علم مدرن: علوم مدرن در دنیای غرب، فاقد یک جهت وحدت‌اند و این علوم نمی‌توانند در قلمرو فرهنگ عمومی اساس و بنیان هویت واحدی را تأمین کنند، زیرا این علوم که ناظر به موضوعات مختلف‌اند، در عرض یکدیگر و بر اساس فرضیات، تخیلات و توهمات گوناگون سازمان می‌یابند، بدون آنکه عاملی وحدت بخش حقیقتاً در میان نظریات مربوط به این علوم وجود داشته باشد.

۶. نفی عامل وحدت بخش علم در فلسفه علم: فلسفه علم، دانشی است که نسبت به علوم گوناگون، علمی درجه دوم به شمار می‌آید، چون دانش‌های گوناگونی که به تفسیر عالم و آدم می‌پردازند موضوع فلسفه علم‌اند و فلسفه علم به کاوش پیرامون چیستی و هستی آن‌ها می‌پردازد.

فلسفه علم نیز در بازکاوی و بازیابی دانش‌های مدرن، حضور عامل وحدت بخش در میان این علوم را انکار می‌کند و مجموعه‌های معرفتی علمی را بر سرمشق‌ها، الگوها و حتی روش‌های مختلفی استوار می‌بیند که بازگشت پذیر به یکدیگر نیستند و تغییرات آن‌ها در گرو دگرگونی‌ها و تحولات غیر علمی جامعه عالمان و مانند آن است (انقلاب ساختارهای علمی؛ برضد روش)

۷. مبادی فلسفه علم: فلسفه علم مدرن که به بازکاوی دانش‌های تجربی مختلف می‌پردازد، به دلیل اینکه خودش معرفتی ویژه با موضوعی خاص است، از چهارچوبی تئوریک و از مبادی و مبانی و روش معرفتی خاصی بهره می‌برد. برخی از این مبادی



انتولوژیک هستی شناختی و بعضی دیگر اپیستمولوژیک و معرفت شناختی است. مبادی و مبانی معرفتی که به قلمرو فلسفه علم سایه می‌اندازند، اصول فراگیری هستند که علوم جزئی دیگر را نیز زیر پوشش خود دارند و این دسته از مبادی، مسائلی نیستند که صدق و کذب آن‌ها در علوم جزئی یا در فلسفه علم بررسی شوند، بلکه مسائل مربوط به علم برتری هستند که از آن به «متافیزیک» یاد می‌شود.

۸. متافیزیک فلسفه علم مدرن: متافیزیکی که فلسفه علم و دانش مدرن از آن بهره می‌برند، هویت سکولار این جهانی دارند و خصوصیت عام این متافیزیک، تمرکز بر جهان دنیوی و مادی و غفلت از ساحت‌های متعالی هستی و حقایق عقلی و کلی سعی است. این متافیزیک گاه در قالب فلسفه‌های ماتریالیستی به صراحت به انکار ماوراء طبیعت می‌پردازد و گاه در شکل فلسفه‌های شکاکانه کانتی و نوکانتی، امکان شناخت آن حقایق را انکار می‌کند.

۹. آگاهی و جامعه مدرن: علم تجربی مدرن و فلسفه مربوط به این دانش که از آن با عنوان مضاف «فلسفه علم» یاد می‌شود و جهان بینی دنیایی و سکولاری که بر آن دو سیطره دارد، مجموعه‌ای معرفتی را پدید می‌آورند که نه خود دارای وحدت و هویت واقعی هستند و نه می‌توانند وحدت و هویت نظام و جامعه‌ای بشری را تأمین کنند. این مجموعه معارف، نوعی از آگاهی ابزاری را به دنبال می‌آورند که در تسخیر طبیعت و تسلط بر آن کار آمدند، بی‌آنکه درباره آرمان‌های ارزش‌ها و پرسش‌های وجودی انسان توان داوری داشته باشند.

جامعه و فرهنگی که بر این سطح از آگاهی استقرار داشته باشد، فاقد علم وحدت بخش، در نتیجه فاقد هویتی حقیقی است و مردم چنین جامعه‌ای انسان‌های منفرد و متکثرند که برای تداوم زندگی خود مراقب یکدیگرند و در عین حال به دلیل نیازهای گوناگونشان به تعامل با یکدیگر می‌پردازند؛ مردم چنین جامعه‌ای همان گرگ‌های مراقب «هابز» هستند.

۱۰. جهات سلبی مشترک در دانش مدرن: جهت اشتراک میان علوم تجربی مدرن، فلسفه علم و هستی شناسی غالب بر این علوم، جهتی ایجابی نیست بلکه سلبی است. این دسته از معارف رهاورد علمی مشترکی را به مردم و جامعه عرضه نمی‌کنند تا جنبه ایجابی در معرفت داشته باشند، بلکه راه را بر حوزه وسیعی از معارف می‌بندند؛ یا در قالب فلسفه‌های ماتریالیستی و معرفت‌شناسی‌های پوزیتیویستی، فوق طبیعت و شناخت و



معرفت عقلی شهودی و وحیانی را به صراحت انکار می‌کنند؛ یا در هیئت فلسفه‌های شکاکانه، علم انسانی را به حوزه‌های خیالات، توهمات، و ذهنیت‌های صرفاً بشری محدود و راه وصول به حقیقت را نفی می‌کنند، از این رو این مجموعه معرفتی به رغم تنوع و کثرتشان، در انکار حقایق عقلی و متافیزیک الهی و دینی همداستان‌اند.

۱۱. تأثیر فلسفه الهی در دانش تجربی: علوم عقلی و فلسفه الهی و دینی، معارفی هستند که از وحدت حقیقی بهره برده و هویت‌بخش‌اند. حضور عقل اولاً دانش‌هایی را که به شناخت امور طبیعی دنیایی و محسوس و تجربی می‌پردازند از سیطره پیش‌فرض‌های خیالی و وهمی رهایی بخشیده که فاقد عوامل وحدت‌بخش معرفتی هستند و نیز عناصر و اصول واحد علمی را که ریشه در شهود عقلی و وحی آسمانی دارند، به حوزه علوم تجربی تزریق می‌کند و ثانیاً حوزه مطالعات علمی تجربی را از ابعاد عرضی عالم که حوادث متوالی زمانی را دربر می‌گیرد، فراتر می‌برد و با بحث از علل فاعلی و غایی، ابعاد طولی هستی را نیز پیش چشم قرار می‌دهد.

۱۲. دانش تجربی و قرائت کتاب تکوین: عالم تجربی با نگاه به ابعاد طولی عالم در هنگام مطالعه پدیده‌های طبیعی، به جای آنکه سایه صورت‌های ذهنی و پیش‌فرض‌های خیالی و وهمی خود را در هستی دنبال کند و در نهایت، در قالب دیدگاه‌های پست مدرن از شکاکیت و هرج و مرج معرفتی خود نسبت به جهان خبر دهد، معانی متعالی آسمانی و مقاصد حکیمانه الهی را در نظام احسن طبیعت جست‌وجو و کلمات و عبارات الهی را در کتاب تکوین قرائت می‌کند.

۱۳. توحید و وحدت متعالی علوم: در مجموعه علوم که از متافیزیک دینی و الهی بهره‌مند هستند، به رغم کثرتشان در سطوح و ابعاد مختلف، توجیه عنصر وحدت‌بخش معرفتی هست؛ کلمه توحید در کانون معرفت متافیزیکی و فلسفی این معارف قرار می‌گیرد و قلب هستی‌شناسی دینی را تشکیل می‌دهد؛ هستی ازلی و ابدی خداوند واقعیتی محیط و گسترده و در عین حال متعالی است که با حضور فراگیر خود به همه امور از آغاز تا انجام و در آشکار و نهان، معنا می‌بخشد.

توحید، معرفتی است که عالم و آدم به رغم همه کثرتی که دارند، در پیوند با آن، هویت و وحدت می‌یابند و با اعراض از آن، گرفتار پراکندگی، فراموشی و غفلت از هویت خود می‌گردند.



۱۴. وحی و منابع معرفتی علم اسلامی: حس و خیال و وهم، منابع معرفتی علم مدرن هستند، حال آنکه منابع معرفتی علم در فرهنگ و تمدن اسلامی حس، عقل، نقل، شهود و وحی‌اند. حس و عقل در طول یکدیگرند و روی هم دانش معنوی عقلی را پدید می‌آورند. شهود، معرفتی حضوری و باطنی است که بر اثر سلوک و تزکیه پدید می‌آید و نقل، معرفت مستقلی نیست و اعتبارش به منبعی است که از آن خبر می‌دهد و مراد از نقل - در اینجا - نقل از حس یا از عقل و شهود نیست، بلکه نقل از وحی است، زیرا وحی شهود معصومی است ویژه انبیا و اولیای الهی؛ و آن حقیقت به حوزه فرهنگ و معرفت عمومی بشر جز از طریق نقل راه نمی‌یابد.

علوم مفهومی عقلی و همچنین معرفت‌های شهودی و دانش‌های نقلی هرکدام به اقسام گوناگونی قسمت می‌شود و هیچ یک از آن‌ها در ردیف وحی قرار نمی‌گیرد. وحی سیمرغی است که علوم سه‌گانه عقلی، نقلی و شهودی را زیر پوشش خود می‌گیرد؛ علوم شهودی را از طریق امدادهای باطنی و دانش‌های ظاهری عقلی و نقلی را از راه افاضات و اظهارات معارف ارشادی، تأسیسی و تأییدی خود تأمین می‌کند. (نقش عقل در هندسه معرفت دینی)

۱۵. تقابل منطقی سفسطه، فلسفه و شکاکیت: سفسطه و فلسفه و بر فرض قبول فلسفه، فلسفه‌های شک‌انگارانه و فلسفه‌های رئالیستی که به شناخت حقیقت معتقدند و در چارچوب فلسفه‌های رئالیستی و فلسفه‌های ماتریالیستی و ملحدانه و فلسفه‌های متافیزیکی و متعالی، زوج‌هایی هستند که به ترتیب در دو طرف نقیض قرار دارند و بدون شک در هر یک از زوج‌های مزبور، یکی درست و دیگر غلط است؛ به این معنا که هر دو آن‌ها نمی‌توانند درست یا غلط باشند؛ یا سفسطه حق است یا فلسفه و اگر فلسفه حق است، یا فلسفه‌های نسبی‌گرا و شک‌انگار حق‌اند یا فلسفه‌های رئالیستی که به شناخت حقیقت معتقدند و چنانچه فلسفه‌های رئالیستی صحیح باشند، یا فلسفه‌های ملحدانه درست‌اند یا فلسفه‌های معتقد به متافیزیک و الهی.

بر این اساس، گرچه مدعیات سوفسطائیان و معتقدان به شکاکیت ساختاری و همچنین ملحدان و مادیگرایان در زمره مسائل و مباحث فلسفی طرح می‌شود، نمی‌توان آن‌ها را به لحاظ ارزش علمی در یک ردیف قرار داد، بلکه بی‌شک برخی از آن‌ها غلط و بعضی صحیح‌اند.



۱۶. هویت دینی علم حقیقی: اگر سفسطه باطل و شکاکیت خطا و ماتریالیسم و ماده‌گرایی کذب است، متافیزیک و فلسفه دینی و الهی و علمی که در دامن آن قرار می‌گیرند و از طریق آن، ظرفیت بهره‌وری از وحی و معارف نقلی را پیدا می‌کنند، حق و درست‌اند و آنچه جز آن باشد جز باطل نیست و بر این اساس می‌توان گفت «دانش و علم، جز دینی و الهی و اسلامی نیست».

یعنی هستی‌شناسی سکولار و دنیایی که وجه مشترک فلسفه‌های غیر دینی و الهی است و به دنبال آن، علوم تجربی و فلسفه علمی که مبانی و اصول خود را از این نوع هستی‌شناسی می‌گیرند، به لحاظ منطقی دروغین هستند، هرچند به لحاظ علمی ابزار سلطه بر طبیعت باشند و در طرف مقابل، هستی‌شناسی دینی است که با اتکا به معرفت عقلی توان اذعان و استفاده از معرفت وحیانی و از این راه، امکان سلوک در طریق شهود و عرفان را می‌یابد. این هستی‌شناسی صحیح و درست است و علمی که با بهره‌گیری از این گونه هستی‌شناسی شکل می‌گیرند، علوم حقیقی‌اند.

۱۷. وحدت و هویت مدینه فاضله: علوم دینی و الهی در مراتب مختلف عرضی و طولی خود تفسیری هماهنگ و واحد از عالم و آدم ارائه می‌دهند و از همین طریق، امکان سلوک و حرکت آدمیان را از نشئه کثرت به عالم وحدت فراهم می‌آورند. تصفیه و سلوک خود مرتبه‌ای از این معارف است که انسان‌ها از طریق آن از مراتب کثرت عبور نمی‌کنند و از آن سیر، اتحاد و وحدت می‌یابند و مدینه‌ای که از این رهگذر پدید می‌آید دارای وحدت و هویت حقیقی است؛ بر خلاف مدن جاهله، ضاله و فاسقه که در برهوت جاهلیت روزگار می‌گذرانند: (سیاست مدینه)

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیران خداست
(مثنوی معنوی)



منابع

۱. پارسانیا، حمید، (۱۳۸۳)، علم و فلسفه، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷)، عین النضاح (تحریر تمهید القواعد)، ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
۳. فارابی، ابونصر، (۱۹۶۴)، سیاست مدینه، بیروت: المطبعة الكاتولیکیه.
۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴)، جامعه و تاریخ (مجموعه آثار، ج ۲)، قم: انتشارات صدرا، چاپ چهارم.

1. Feyerabend, P. (1988), Against Method, London,
2. Kuhn, T. (1970) The Structure of scientific Revolution. 2nd Ed. Chicago: chicao University Press.

* * *